

## چین و مدیریت بحران در جنوب آسیا<sup>۱</sup>

نویسندگان: سان یان

دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۰/۱۳

هاجلند هانا

تأیید مقاله: ۱۳۹۷/۰۲/۲۷

مترجم: سیدحمید سیدتقی زاده\*

### چکیده

بحران در روابط هند و پاکستان از سال‌ها قبل در جریان بوده و در برخی مراحل از جمله آزمایشات هسته‌ای در سال ۱۹۹۸، شدت پیدا کرده است. در این میان چین از جمله بازیگران بین‌المللی است که بنا به دلایلی نظیر الزامات منافع ملی و امنیت ملی ناگزیر از بی‌توجهی نسبت به این بحران بوده است. در واقع چین از لحاظ تاریخی تلاش کرده تا رویکرد متعادلی را در بحران‌های امنیتی هند و پاکستان حفظ کند. این کشور به طور مرتب از تنش‌زدایی در بحران و مذاکرات دیپلماتیک حمایت می‌کند. با این حال، موضع به ظاهر بیطرفانه چین، گزینه ژئواستراتژیک دیرینه پکن را برای حمایت و حفاظت از پاکستان - که نقطه اتکاء چین در استراتژی متعادل‌سازی در قبال هند است را نه نفی کرده و نه پنهان می‌کند. با این وجود پکن عموماً طی این سال‌ها تلاش نموده است تا با مشارکت به عنوان طرف سوم و از طریق دیپلماسی شاتل درصدد ایجاد صلح در روابط هند و پاکستان باشد. در نوشتار پیش‌رو تلاش شده است تا ضمن اتخاذ رویکردی علمی، روند نقش آفرینی چین در بحران میان هند و پاکستان با نگاهی توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گیرد.

**واژگان کلیدی:** مدیریت بحران، هند، پاکستان، مشارکت به عنوان طرف سوم، چین

1 - Yun Sun & Hannah Haegeland, (2018) Investigating Crises: South Asia's Lessons, Evolving Dynamics, and Trajectories: CHINA AND CRISIS MANAGEMENT IN SOUTH ASIA, p: 165-185, Available at: <https://www.stimson.org/sites/default/files/InvestigatingCrisesChina.pdf>

\* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران

## چین و مدیریت بحران در جنوب آسیا

نقش رو به رشد پکن به‌عنوان قدرتی منطقه‌ای و جهانی ممکن است به «مشارکت چین به‌عنوان طرف سوم»<sup>۱</sup> در مدیریت بحران‌های آتی بین کشورهای مختلف تبدیل شود. چگونگی این مشارکت چندان مشخص نیست، اما به‌لحاظ تاریخی نگاه چین به مسائل شبه قاره، برخی از نشانه‌های این امر را نمایان می‌کند. در جنوب آسیا، چین با وجود مرزهای مشترک و روابط تاریخی با هر دو کشور هند و پاکستان، نقش کمی در تنش‌های میان همسایگان جنوبی خود ایفا کرده، و درعوض، اعمال مدیریت به‌عنوان طرف سوم را عمدتاً در دست امریکا و قدرتهای اروپایی باقی گذاشته است. چین هنوز خود را به‌عنوان ابرقدرت سیاسی یا نظامی جهانی نمی‌بیند؛ در نتیجه انگیزه‌اش برای پذیرفتن شیوه رهبری امریکا در مدیریت بحران اندک است. علاوه بر این، حتی زمانی که چین به‌عنوان قدرتی جهانی رشد کند، این رویکرد پکن در مدیریت بحران به‌عنوان طرف سوم، متفاوت از امریکا خواهد بود، و منافع و تهدیدات را بر اساس چهارچوبی متفاوت مورد توجه قرار می‌دهد. با این حال صلح و ثبات در شبه قاره به‌عنوان منطقه‌ای راهبردی برای امنیت ملی چین، بویژه پس از آزمایشات هسته‌ای هند و پاکستان در سال ۱۹۹۸، به‌منزله اولویتی فوری برای پکن به‌شمار می‌رود. بحران‌های تسلیحاتی - هسته‌ای میان هند و پاکستان می‌تواند پیامدهای فاجعه‌باری برای منافع ملی چین داشته باشد. به‌علاوه، از آنجاکه جغرافیای جهانی اقتصاد چین در حال گسترش است، رویارویی پکن با مخاطرات ناشی از بحران‌های دوجانبه افزایش می‌یابد.

به‌لحاظ تاریخی، از زمانی که بحران هند و پاکستان ایجاد شده است، امریکا به‌عنوان «طرف سوم»<sup>۲</sup> در مدیریت بحران ایفای نقش کرده است. این موضوع پس از آزمایشات هسته‌ای سال ۱۹۹۸ به‌طور فزاینده‌ای آغاز شد. رشد چین به‌عنوان یک قدرت ژئوپلیتیکی بزرگ، طی یک دوره از تعمیق روابط چین و پاکستان و تیرگی روابط امریکا و پاکستان بوجود آمده است. همزمان، تحولات اخیر به کاهش روابط چین و هند (که اخیراً در طی «بحران سال ۲۰۱۷ دکلام»<sup>۳</sup> به اثبات رسیده است) و تقویت روابط امریکا و هند منجر

1 - Chinese third-party involvement

2 - Third-party manager

3 - The 2017 Doklam crisis

شده است. تغییرات مذکور در برابر سؤال دیرینه سیاست‌گذاران امریکا و کشورهای جنوب آسیا درباره اینکه آیا چین می‌تواند نقش مهمی در بحران آینده هند و پاکستان ایفا کند، نکته مهمی را روشن می‌کند. چین از لحاظ تاریخی تلاش کرده تا رویکرد متعادلی را در بحران‌های امنیتی هند و پاکستان حفظ کند. این کشور به‌طور مرتب از تنش‌زدایی در بحران و مذاکرات سیاسی حمایت می‌کند. با این حال، موضع به‌ظاهر بی‌طرفانه چین، غریزه ژئواستراتژیک دیرینه پکن را برای حمایت و حفاظت از پاکستان - که نقطه اتکای چین در راهبرد متعادل‌سازی در قبال هند است - نه نفی کرده و نه پنهان می‌کند. این غریزه تنش‌هایی را به‌طور ذاتی در سیاست‌های چین در قبال هند و پاکستان در طول بحران‌های قبلی جنوب آسیا ایجاد کرده است که تغییر نقش امریکا در منطقه در دوران ترامپ، ممکن است موجب تشدید این موضوع شود.

سیاست کلان چین با ایفای نقش مثبت این کشور به‌عنوان طرف سوم در بحران جنوب آسیا، در حالی که ممکن است مزیت‌ها و یا خطرات احتمالی را هم برای پکن در بر داشته باشد، مخالف است. در بحران قبلی هند و پاکستان، هر دو کشور پاکستان و امریکا از چین خواستند تا نقش بیشتری ایفا کند. با این حال مادامی که چین اغلب مدعی بی‌طرفی در بحران‌های امنیتی بین هند و پاکستان است، تعارضات راهبردی و نگرانی‌های طولانی مدت نسبت به هندوستان، به موازات هماهنگی و حمایت از پاکستان، به ناچار اعتبار آن را به‌عنوان «یک مدیر بحران بی‌طرف در قالب طرف سوم»<sup>1</sup> تضعیف می‌کند. با این وجود، منافع چین، پکن را برای متوسل شدن به همکاری‌های چندجانبه تشویق کرده است، هرچند چین نسبت به امریکا نقش کمتری به‌عنوان قدرتی بزرگ در مدیریت بحران ایفا کرده است؛ حتی منافع مذکور، رویکرد چین را به سمت تعامل دوجانبه مستقیم با هند و پاکستان، به‌منظور تشویق تنش‌زدایی در طول بحران، ناگزیر ساخته است.

دلایلی برای تغییر احتمالی در رویکرد چین نسبت به بحران‌های آینده وجود دارد. نفوذ چین در پاکستان افزایش یافته و متنوع شده است. روابط میان چین و پاکستان از سوی مقامات هر دو کشور اغلب تحت عناوین «بالتر از کوه‌ها و عمیق‌تر از

1 - a neutral third-party crisis manager

اقیانوس‌ها»<sup>۱</sup> توصیف شده است. ۳۰ درصد واردات پاکستان در سال ۲۰۱۶، از چین به‌دست آمد و ازسوی دیگر پاکستان بزرگترین واردکننده تسلیحات چینی در جهان است. چین «کریدور اقتصادی چین و پاکستان»<sup>۲</sup> را ساخته است که این پروژه منحصر به فرد و مبتکرانه، توسط رئیس‌جمهور چین، «جین‌پینگ»<sup>۳</sup> شکل گرفته بود. با این وجود، چین در حفظ ارتباط با هند برای دستیابی به بخشی از تعاملات اقتصادی در منطقه، منافع قابل توجهی دارد؛ لذا تعمیق روابط چین و پاکستان و همچنین رشد کلی در نفوذ ژئوپلیتیکی چین در جنوب آسیا، پرسش‌هایی را درباره مسائل چین در بحران‌های آینده هند و پاکستان ایجاد می‌کند.

باوجود سابقه طولانی تعامل، چین نقش چندانی در بحران‌های هند و پاکستان نداشت. این مقاله تاریخ چین را در بحران‌های جنوب آسیا بررسی کرده و دورنمای نقش گسترده چین به‌عنوان طرف سوم در مدیریت بحران را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. استدلال این است که حضور جهانی فزاینده چین، این کشور را در معرض خطرات جدید و آن دسته از خطرات برآمده از بحران‌ها، قرار خواهد داد که این امر ممکن است به نوبه خود انگیزه‌های چین در ارائه کمک‌های فعالانه‌تر در روند تنش‌زدایی را افزایش دهد. در بخش اول، ما تحولات سیاست خارجی چین در قبال هند و پاکستان را با منافع راهبردی چین در جنوب آسیا بررسی می‌کنیم. بخش دوم به بررسی رویکرد مدیریت بحران چین در قالب طرف سوم می‌پردازد. در بخش سوم، ما از سال ۱۹۵۰، روند فزاینده مشارکت چین در بحران‌های هند و پاکستان را مرور می‌کنیم. در نهایت، آنچه که از زمان بحران شکل گرفته در اثر حادثه ۲۰۰۸ بمبئی، یا «۲۶ سپتامبر» تغییر کرده است، و آنچه که در آینده نقش چین در بحران هند و پاکستان می‌تواند تأثیر داشته باشد را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

قدرت هسته‌ای هند، همراه با نقش رو به رشد چین در امور جهانی و منطقه‌ای زمینه مداخله بیشتر چین را در بحران‌های هند و پاکستان فراهم کرده است. روند تاریخی نشان می‌دهد که در بحران آینده، چین ممکن است موقعیت خوبی برای ایفای نقش مستقیم‌تر

1 - Higher than the mountains and deeper than the oceans

2 - China-Pakistan Economic Corridor (CPEC)

3 - Xi Jinping

در مدیریت بحران داشته باشد. این نقش به احتمال زیاد به شکل یک واسطه برای سیاست‌های امریکا نخواهد بود. بلکه، چین ممکن است پاکستان را مستقلاً برای «تنش‌زدایی»<sup>۱</sup> پای میز گفتگو بیاورد. شاید این امر امکان‌پذیر و سازنده‌تر باشد که چین نقش فعال‌تری در مدیریت بحران آینده جنوب آسیا ایفا کند، اما واشنگتن و پکن نیاز به تعدیل در رویکردهای خود نسبت به مدیریت بحران در منطقه دارند. امریکا نیاز خواهد داشت تا امکان از دست دادن بی‌طرفی خود برای ایفای نقش «تنها مدیر طرف سوم» در تنش‌زدایی را مورد توجه قرار دهد. چین هم ممکن است ناگزیر از ارزیابی مجدد فواید و هزینه‌های احتمالی باشد، درباره اینکه آیا تلاش‌های جدید در جنوب آسیا به درگیر شدن بیشتر در بحران هند و پاکستان نیاز خواهد داشت [یا نه].

#### ۱. «متعادل شدن رفتار»: تکامل سیاست خارجی چین در قبال هند و پاکستان

فهم تاریخ سیاست چین در جنوب آسیا برای ارزیابی اینکه چین چطور و چگونه ممکن است به آینده بحران هند و پاکستان نزدیک شود، ضروری است. ارزیابی اینکه آیا چین می‌تواند نقش خود را در مدیریت آینده بحران تقویت کند [یا نه] وابسته به ارزیابی تحول در محاسبات هزینه - فایده از سوی این کشور در طول زمان است؛ و اینکه آیا تحولات جاری توازن را به‌طور قابل ملاحظه‌ای تغییر می‌دهد. سیاست چین در قبال جنوب آسیا از سال ۱۹۴۹ نشان می‌دهد که این کشور خودش را در بحران‌های پیشین منطقه جنوب آسیا مانند یک بازیگر یا مدیر اصلی ندیده است. تصمیم به گسترش نقش چین در آینده، از رویدادی که منافع ملی چین را به خطر انداخته و یا اینکه مزیت قابل توجهی را نصیب پکن نماید، سرچشمه خواهد گرفت. علاوه بر این مروری بر سیاست چین در جنوب آسیا هم‌چنین نشان می‌دهد که توانایی متفاوت پکن برای ایفای نقش به‌عنوان یک «کارگزار طرف سوم»<sup>۳</sup> در جهت نوعی بی‌طرفی است. درنهایت، گسترش حضور جهانی چین می‌تواند انگیزه این کشور را در بحران آینده هند و پاکستان برای ایفای نقش مدیریتی فعال‌تر به‌عنوان طرف سوم افزایش دهد.

از بسیاری جهات، سیاست چین در جنوب آسیا، بر خلاف سیاست امریکا، عمدتاً

1 - de-escalation

2 - Balancing Acts

3 - a third-party broker

به صورت رفتاری متعادل‌کننده بوده و بوسیله تلاشی که با هر دو طرف برای حفظ روابط همکاری‌جویانه انجام می‌دهد، صورت می‌گیرد؛ زمانی که روابط با هند مقدور است، از پاکستان حمایت می‌کند تا از رشد سریع هندوستان نیز جلوگیری کند. برای دهه نخست پس از پیدایش جمهوری خلق چین این رویکرد به شکل بی‌طرفی در موضوعات هند و پاکستان اتخاذ شد. بعد از آن، پس از جنگ چین و هند در سال ۱۹۶۲، هنگامی که تمایل و توانایی فزاینده هند برای به چالش کشیدن چین بیشتر آشکار شد، سیاست چین در جنوب آسیا بوضوح به سمت حمایت از پاکستان تغییر پیدا کرد. این موضوع بخصوص در زمان پیشرفت برنامه هسته‌ای هند، یعنی «انفجار هسته‌ای صلح آمیز» سال ۱۹۷۴ و آزمایشات ۱۹۹۸، مصداق پیدا می‌کرد. پس از آن سیاست‌های متنوع چین بتدریج به سمت بی‌طرفی بازگشته است. در حال حاضر همانطور که امریکا برای مقابله با رشد چین به‌عنوان قدرت برجسته منطقه‌ای و جهانی در هند سرمایه‌گذاری کرده است، موقعیت‌های یکن نیز بیشتر از آنکه به دنبال ایجاد تعادل باشد، پیرامون مبارزه با این تعادل است.

چینی‌ها در برخی از مطالعات خود پیرامون مدیریت بحران، بحران‌ها را به دوره‌هایی «بین جنگ و صلح» توصیف کرده‌اند. بر این اساس تاریخ روابط هند و پاکستان در حالی که می‌تواند به صورت بحران بی‌پایانی که با دوره‌های صلح یا جنگ مشخص شده است، توصیف شود. از دیدگاه چین، این الگو - تا زمانی که تنش‌ها ذیل آستانه مسائل هسته‌ای باقی بماند - کاربرد خواهد داشت. در حالی که هند و چین دارای منافع قابل توجهی هستند، اما نگرانی‌های راهبردی چین در ارتباط با هند و مقابله با طرح‌های امریکا که برای حمایت از هند بواسطه چالش ناشی از قدرت چین صورت می‌گیرد، در منطقه اولویت دارد. لذا سرمایه‌گذاری چین در پاکستان برای خنثی کردن و متعادل‌ساختن رشد شدید هند پس از آزمایشات ۱۹۹۸ به‌طور قابل توجهی افزایش یافت.

به‌طور کلی جامعه سیاسی و نخبگان چین توافق دارند که سیاست چین در رابطه با هند و پاکستان را می‌توان به سه مرحله بر اساس طیفی از بی‌طرفی در سالهای ۶۲ - ۱۹۵۰، ۸۹ - ۱۹۶۲ و ۱۹۹۰ تا کنون تقسیم کرد. اما مقاله حاضر این بخش از تاریخ سیاسی چین درباره مشارکت در شبه قاره را به چهار مرحله تقسیم می‌کند و نشان می‌دهد که مرحله

پنجم نیز در آینده نزدیک ممکن است بوجود بیاید.

جدول ۱: تحولات سیاست خارجی چین در قبال جنوب آسیا

مرحله	سال	نوع سیاست
مرحله اول	۶۲ - ۱۹۵۰	بی طرفی عمومی
مرحله دوم	۸۹ - ۱۹۶۲	عدم بی طرفی: تا حدودی توأم با حمایت از پاکستان (متعادل سازی)
مرحله سوم	۹۹ - ۱۹۸۹	تا حدودی بی طرفانه تر: در این مرحله هرچند حمایت از پاکستان بنیاد سیاست چین در قبال جنوب آسیا را تشکیل می داد، با این حال چین حامی تنش زدایی بود.
مرحله چهارم	۲۰۱۷ - ۱۹۹۹	بسیار بی طرف: بکارگیری «دیپلماسی شاتل» <sup>۱</sup> یا «دیپلماسی فعال دو جانبه» <sup>۲</sup> (ابتدا فقط با پاکستان، و سپس هم هند و هم پاکستان)
مرحله پنجم	آینده	احتمالاً کمتر بی طرف؛ مشارکت بیشتر؛ نقش برجسته تر به عنوان طرف سوم

هند و پاکستان در میان نخستین کشورهایی بودند که جمهوری خلق چین را در ۱۹۵۰ به رسمیت شناختند و به ترتیب در آوریل ۱۹۵۰ و می ۱۹۵۱ با پکن روابط دیپلماتیک برقرار کردند. از اوایل دهه ۱۹۵۰ تا جنگ مرزی چین و هند در سال ۱۹۶۲، چین موضع بی طرفی بین هند و پاکستان را حفظ کرد. در طول این دوره، گرچه چین برای حمایت از پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز معروف خود، با هند رابطه داشت، اما این روابط با اختلافات مرزی بین دو کشور و آنچه چین به عنوان نقش غیر منفعل هند در شورش های ۱۹۵۹ تبت احساس کرد، تحت تأثیر قرار گرفت. در مقابل، به رغم نگرانی چین از بی ثباتی پاکستان در مسائلی مانند کسب کرسی چین در سازمان ملل، چین و پاکستان در سال ۱۹۶۲ با یکدیگر به توافق رسیدند.

1 - "shuttlediplomacy":

دیپلماسی شاتل که بعضاً از آن با عناوینی مانند دیپلماسی هوایی، میانجیگری رفت و برگشتی نیز یاد شده است، عبارت است از میانجیگری بین طرف های متخاصم از طریق رفت و آمد و مسافرت پیاپی نمایندگان میانجی، بین پایتخت های دو کشور به منظور حصول به یک راه حل قطعی. در واقع این نوع دیپلماسی صورتی از میانجیگری است که از طرف مأمور دیپلماتیک به نفع دو یا چند دولت که قادر نیستند یا تمایل ندارند در دور یک میز مذاکره بنشینند، اعمال می شود.

2 - "active bilateral diplomacy"

جنگ مرزی ۱۹۶۲ با هند، انتخاب‌های چین در صف‌بندی‌ها در جنوب آسیا را به سمت طرفداری از پاکستان تغییر داد. از سال ۱۹۶۲ تا پایان جنگ سرد، چین تقریباً به‌طور کامل از موضع پاکستان در مورد مسائل دوجانبه هند و پاکستان از جمله کشمیر حمایت کرد و پاکستان را با کمک اقتصادی و نظامی برای مقابله با هند و مسائل آن، تقویت کرد. چین در جنگ‌های هند و پاکستان در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ و هم‌چنین در پیگیری برگزاری همه‌پرسی در کشمیر ذیل قطعنامه ۴۷ شورای امنیت از پاکستان حمایت کرد. حمایت‌های چین در ازای حمایت‌های پاکستان از کسب کرسی چین در سازمان ملل و در شورای امنیت بدست آمد. پاکستان هم‌چنین در این زمان نقش مهمی در گفتگوهای خصوصی بین چین و آمریکا در مورد روابط چین و آمریکا داشت، از جمله سفر مخفی «هنری کیسینجر» مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور «ریچارد نیکسون» به پکن، که زمینه را برای دیدار تاریخی نیکسون از چین در سال ۱۹۷۲ فراهم کرد.

پایان جنگ سرد ارزیابی چینی‌ها را از توجه به اهمیت راهبردی هند ناگزیر ساخت، در نتیجه سیاست‌های چین در جنوب آسیا «بیطرفانه‌تر»<sup>۱</sup> شد. یکجانبه‌گرایی رو به رشد آمریکا موجب نگرانی چین در مورد هژمونی آمریکا در سطح جهانی شده و از سوی دیگر تمایلات مشترک با هند برای ایجاد یک جهان چند قطبی بیشتر شد. اصلاحات اقتصادی و توسعه هند، انگیزه‌های چین را برای پیگیری همکاری سیاسی و اقتصادی با هند به‌عنوان «رهبر همکار»<sup>۲</sup> در دنیای در حال توسعه، افزایش داد. در عین حال، اگرچه چین در تلاش برای حفظ دوستی سنتی خود با پاکستان بود، اما دیگر نمی‌توانست موضع پاکستان در کشمیر را کاملاً به‌طور کلی تأیید کند. این حرکت چین به سوی اعمال یک سیاست بی‌طرفانه‌تر، در حالی که حمایت‌های اساسی اقتصادی، سیاسی و دفاعی از پاکستان را حفظ کرد، تا سال ۲۰۱۶ ادامه یافت.

این موضوع، برای شناخت رویکرد چین در جنوب آسیا مهم است زیرا که این رویکرد، بازی با حاصل جمع صفر را منعکس نمی‌کند. دوره‌های بهبود روابط چین و هند به تضعیف روابط طولانی و دوستانه چین با پاکستان منجر نشد. چین و هند دو اقتصاد

1 - More neutral  
 2 - Fellow leader



بزرگ جهان و بازارهای نوظهور هستند و منافع دیپلماتیک خود را به‌عنوان اعضای کشورهای جنوب در عرصه جهانی در مسائل بین‌المللی مربوط به انرژی، تغییرات آب و هوایی، و نظم جهانی اقتصادی و آن چیزی که یکی از اندیشمندان آن را «همکاری کلان بین‌المللی»<sup>۱</sup> می‌نامد، دنبال می‌کنند. با این حال چنین همبستگی‌هایی در مسائل جهانی، برای غلبه بر اختلاف بین چین و هند در مورد چالش‌های اصلی دوجانبه شامل اختلافات ارضی، تبت و رقابت راهبردی در منطقه کافی نیست. چین، هند را تنها قدرت منطقه‌ای در جنوب آسیا می‌بیند که توانایی رقابت برای سلطه منطقه‌ای دارد. در مقابل سرمایه‌گذاری آمریکا در هند که عامل متعادل‌کننده نقش رهبری منطقه‌ای نوظهور چین بوده و بیشتر با پکن مخالفت کرده است، دهلی‌نو را درباره یک آرمان مشترک متقاعد نموده و زمینه برنامه‌ریزی بین واشنگتن و دهلی‌نو در موضوع تمایلات و تحرکات چین در جنوب آسیا و اقیانوس هند را فراهم می‌کند.

در نتیجه، پاکستان، به‌جای هند، نقش بنیادی‌تری در سیاست چین در جنوب آسیا دارد. صرف‌نظر از شکنندگی داخلی آن، پاکستان به‌عنوان مجرای اصلی کنترل و تعادل چین در قبال هند ایفای نقش می‌کند. با توجه به اینکه روابط صلح‌آمیز و پایدار میان هند و پاکستان مطلوب است، اما در کوتاه‌مدت غیر محتمل خواهد بود، زیرا چین اساساً توازن قدرت بین دو کشور را به‌عنوان کلید ثبات در جنوب آسیا می‌بیند. با چنین توازن قوای نامتقارنی، جنوب آسیا ناپایدارتر خواهد بود. ابداع سلاح‌های هسته‌ای، پویایی جدیدی را به تعادل منطقه‌ای اضافه کرده است. همانطور که یکی از محققان خاطرنشان می‌کند، پشتیبانی چین از برنامه هسته‌ای پاکستان از گذشته تا کنون درصدد ترویج ثبات راهبردی بین هند و پاکستان بوده است:

«هدف چین این نیست که قدرت هسته‌ای هند را کنترل کند. و یا اینکه زردخانه هسته‌ای قابل مقایسه پاکستان را تقویت کند. با این حال، هنگامی که پاکستان به آن نیاز پیدا کند، چین باید حمایت خود را تا زمانی که این امر در حدود قوانین و مقررات بین‌المللی است، فراهم کند، به‌طوری که فاصله بین قدرت هسته‌ای پاکستان و هند افزایش نیابد (که این عامل، بی‌ثبات‌کننده خواهد بود).»

1 - Macrodipomatic cooperation

چین انتقادهای زیادی را بواسطه حمایت خود از برنامه هسته‌ای پاکستان دریافت کرده است. به اعتقاد برخی تحلیلگران، داشتن سلاح هسته‌ای خطر رفتارهایی مانند بروز تجاوز علیه هند و حمایت از گروه‌های غیردولتی حامی پاکستان را افزایش می‌دهد. از این منظر، پشتیبانی چین از پاکستان - هم به‌طور کلی و هم به‌طور خاص برای توسعه هسته‌ای - باعث تقویت بنیه امنیتی پاکستان برای بکارگرفتن رفتار مخاطره‌آمیز می‌شود.

ارزیابی خوش‌بینانه‌تر این است که ابزارهای نفوذ چین در پاکستان، هم در همکاری‌های دفاعی و هم در سطوح اقتصادی و سیاسی گسترده‌تر، باعث افزایش انگیزه‌های پاکستان برای رفتارهای کمتر تهاجمی می‌شود. برخی از تحلیلگران معتقدند که نفوذ چین در پاکستان در حال حاضر این اثر را دارد، اگرچه مبارزه چندساله پاکستان با تروریسم داخلی صورت گرفته است. درنهایت، انگیزه‌های چین در تشویق یا نادیده گرفتن رفتارهای خاص پاکستان، پکن را به سیاست متعادل‌سازی آن در جنوب آسیا باز می‌گرداند. در بحران هند و پاکستان، این راهبرد بر اهداف کوتاه‌مدت چین در جلوگیری از تشدید تنش، بدون بر هم زدن برنامه بلندمدت خود در موازنه پاکستان در مقابل رشد هند تأکید دارد.

## ۲. دیدگاه [پکن نسبت به] بحران: نقش چین در مدیریت بحران به‌عنوان طرف سوم افزایش می‌یابد؟

روند تدریجی مشارکت چین در بحران هند و پاکستان حاکی از این است که چین ممکن است سهم بیشتری در کنترل تنش و مدیریت به‌عنوان طرف سوم در شبه قاره داشته باشد. این روند، مقایسه رفتار چین با دیگر بازیگرانی که در قالب طرف سوم ایفای نقش کرده‌اند نیست، بلکه در مقایسه با نقش‌های قبلی خود چین است. دیدگاه‌های چین در مورد بحران و مدیریت بحران متفاوت از دیدگاه‌های امریکا است. چین از تاکتیک‌های کمتر مداخله‌جویانه استفاده می‌کند و هنوز خود را به‌عنوان یک ابرقدرت سیاسی یا نظامی نمی‌بیند. درنتیجه، روش خود مبتنی بر رویکرد طرف سوم را متفاوت از امریکا در بحران بین هند و پاکستان داشته و ادامه خواهد داد. در این بخش، خلاصه دیدگاه‌های چین در مورد بحران و روش‌های مدیریت بحران را مرور می‌کنیم. در مورد جنوب آسیا، استدلال

می‌کنیم که افزایش مشارکت و خطرپذیری چین با افزایش انگیزه‌های آن برای اطمینان از تنش‌زدایی در بحران تناسب دارد.

مطالعات چینی، بحران‌ها را به‌عنوان «مواجه‌شدن با خروج غیر معمول از یک هنجار در روابط دوجانبه پایدار»، و هم‌چنین «استفاده احتمالی یا حتمی از زور»، و مدیریت بحران را «نیاز فوری برای جلوگیری از تعارض آنی مبتنی بر محدودیت‌های زمانی درک‌شده»، تعریف می‌کند. بررسیها هم‌چنین عنصر «عدم اطمینان»<sup>۱</sup> را به‌عنوان عامل کلیدی در درک چینی‌ها از بحران برجسته می‌کند. نفوذ ژئوپلیتیک فزاینده چین، بویژه از طریق پروژه‌های سرمایه‌گذاری جهانی مانند آنها که تحت «کمربند جاده ابریشم»<sup>۲</sup> هستند، با گسترش جغرافیایی اقتصاد چین همبستگی داشته و ممکن است چین را در معرض خطرات بیشتر در سراسر جهان قرار دهد. همان‌طور که مطالعه‌ای در دانشگاه دفاع ملی چین اظهار می‌کند:

«یک قدرت روبه‌رشد، مسئولیت‌های بیشتری را برعهده می‌گیرد (مثل حفظ صلح و کمک‌های بشردوستانه) یا منابع انرژی خود را گسترش می‌دهد؛ این موارد با سایر بازیگران نقاط تماس بیشتری ایجاد می‌کند و می‌تواند به درگیری منجر شود (مثل تهدیدات نسبت به اتباع خارج از کشور، تهدیدات در حمل و نقل انرژی و هم‌چنین احتمال درگیری در فعالیتهای بشردوستانه)».

این جنبه‌های دیدگاه چین در مورد بحران‌هایی که در آنها مستقیماً دخیل است، به رویکرد چین کمک می‌کند تا به‌عنوان طرف سوم در بحران‌هایی مشارکت داشته باشد که در آن دخیل نبوده، اما منافع زیادی دارد. عدم اطمینان در بحران ممکن است با شرایط گوناگونی که در آن منافع اصلی چین گسترش می‌یابد، ترکیب شود. پکن در حال اجرای پروژه جاده ابریشم در مناطقی است که از منافع جغرافیایی سنتی چین دور است. اداره مناطق جدید و نقاط تماسی که به‌تازگی توسعه یافته، در طی بحران، بواسطه فناوریهای نوظهور و بازیگران دولتی و غیر دولتی جدید، ممکن است عدم اطمینان بیشتری را ایجاد کند.

1 - Buquedingxing

2 - The Silk Road Economic Belt and the 21st-century Maritime Silk Road or The Belt and Road Initiative (BRI)

دیدگاه‌های چین در مورد بحران‌ها و رویکرد مدیریت مورد نظر آن را می‌توان به سه نوع اساسی تقسیم کرد:

- بحران‌های بین‌المللی (مثل بحران جاری سوریه)  
- اختلافات یا درگیری‌هایی که مداخله چین بواسطه تهدید مستقیم نسبت به منافع چین بروز نمی‌کند، بلکه به‌عنوان مثال بواسطه تقاضای امریکا صورت می‌گیرد (مثل بحران کامپاند<sup>۱</sup> در سال ۱۹۹۰).

- بحران‌هایی که منافع چین مستقیماً تهدید می‌شوند (مانند بحران تایوان).  
علاقه چین و مشارکت متقابل آن در دو وضعیت اول، غیر مستقیم است. در چنین مواردی، چین از چندجانبه‌گرایی برای مدیریت بحران‌های بین‌المللی حمایت می‌کند (مثل، سازوکار سازمان ملل). نمونه‌هایی از نوع دوم بحران، به قدرت بیشتری در مدیریت به‌عنوان طرف سوم نیاز دارد؛ که تا حد زیادی این مسئولیت را امریکا به‌صورت خودجوش برعهده گرفته و این امر ممکن است چین را به حمایت از اقدام امریکا وادار کند. نوع دوم بحران حتی ممکن است به‌لحاظ جغرافیایی در نزدیکی چین باشد - همانطور که بحران کامپاند ۱۹۹۰ بود - اما با این وجود، منافع اصلی چین را تهدید نکند.

دو متغیر کلیدی در تصمیم چین در نوع سوم بحران وجود دارد: «درجه نزدیک بودن به جغرافیای اقتصادی و امنیت ملی چین» و «درجه و میزان شدت بحران بواسطه احتمال درگیری هسته‌ای». نوع سوم بحران بیشتر در نزدیکی دریای شرقی چین اتفاق می‌افتد. این ابزارهای سنجش توضیح می‌دهد که چرا چین تاکنون قادر به درک و مشارکت با امریکا در بحران در جغرافیای منافع اصلی امریکا نبوده و گاهی اوقات از آن ناخشنود و یا خشمگین می‌شود. برای چین، نزدیک شدن به منافع اصلی باید با در نظر گرفتن عامل «جغرافیا» انجام شود که شامل هر دو موضوع «قلمرو فیزیکی محیطی»<sup>۲</sup> و «جغرافیای اقتصادی» است. درمقابل، بر اساس دیدگاه‌های امنیت جمعی و همکاری جویانه و آشننگتن، سیاست خارجی امریکا پس از جنگ سرد به‌طور گسترده‌ای هرج و مرج در هر نقطه‌ای را

1 - The 1990 Compound crisis

۲ - که به‌عنوان مثال، می‌توان به تنش‌های معمول مرزی با هند و مسائل چین و ژاپن در مورد جزایر سنکاکو/ دیویو اشاره کرد.

تهدیدی برای امنیت و منافع اقتصادی خود در نظر گرفته است. بنابراین «کنترل جنگ» از سوی چین متفاوت از کنترل تنش/ مدیریت بحران از سوی امریکا است و در آن چین بحران‌ها را بر اساس امکان تأثیرگذاری مستقیم در امنیت ملی و ثبات اقتصادی اولویت‌بندی می‌کند (که از این طریق درصدد حفظ ثبات داخلی از نظر سیاسی و مشروعیت‌بخشیدن به حزب کمونیست چین است)؛ درحالی که امریکا خود را به تضمین یک محیط پایدار جهانی متعهد می‌داند. در واقع به‌طور تاریخی از زمانی که در بحران هند و پاکستان خطر افزایش تسلیحات به‌صورت ناگهانی ظاهر شد، چین این امر را در راستای ویژگی‌های نوع سوم بحران ارزیابی کرد.

بنابراین وقتی مشارکت امریکا در جنوب آسیا را با مشارکت چین مقایسه کنیم، می‌بینیم که مشارکت و مدیریت بحران فعال هر دو کشور در طول زمان افزایش یافته است. درحالی‌که در دهه ۱۹۹۰، امریکا به‌عنوان طرف سوم در مدیریت بحران هند و پاکستان از نزدیک شرکت داشت؛ اما پس از آزمایشات سال ۱۹۹۸، مشارکت و فعالیت این کشور بیش از پیش افزایش یافت، زیرا یک پدیده واضح هسته‌ای به بحران‌های جنوب آسیا اضافه شد. از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰، مشارکت واشنگتن و مدیریت بحران فعالانه آن با هر دو کشور بالا بود. چین در مقایسه با آن، اساساً قبل از سال ۱۹۹۸ هیچ مشارکت یا مدیریت بحران فعالی نداشت. به‌رحال پس از اینکه هند و پاکستان قدرت هسته‌ای آشکاری را بدست آوردند، و هنگامی که نقش جهانی چین گسترش یافت و سرمایه‌گذاری آن در روابط با پاکستان و توسعه اسلام‌آباد بیشتر شد، سهم و فعالیت‌های چین طی بحران دوجانبه مذکور افزایش یافت. در بخش زیر این روند رو به افزایش را به تفصیل شرح می‌دهیم. همانطور که جغرافیای اقتصادی چین در سطح جهانی متنوع شده و گسترش می‌یابد، تعریف آن از منافع اساسی‌اش نیز به‌تدریج گسترش می‌یابد. با توجه به اینکه افزایش مشارکت و تمایل به ایفای نقش در بحران‌های حتمی، جلوی تشدید بحران را می‌گیرد، به‌نظر می‌رسد بحران آینده هند و پاکستان ممکن است افزایش مدیریت بحران فعال چین را در پی داشته باشد.

### ۳. تجزیه و تحلیل روند نقش چین در بحران هند و پاکستان

بررسی بحران‌های هند و پاکستان نشان می‌دهد که در طول زمان چین به‌عنوان طرف سوم به‌طور فزاینده‌ای ایفای نقش کرده است. پاسخ‌های چین به تنش در شبه قاره، طیف گسترده‌ای از واکنش‌ها را ایجاد می‌کند: «ارائه بیانه‌های بی‌طرفانه»، «حمایت‌های عمومی از پاکستان»، «تعامل پنهانی صرفاً با پاکستان»، «حمایت از چندجانبه‌گرایی»، «تلاش‌های بین‌المللی مدیریت بحران» و «تلاش‌های مستقیم به‌صورت طرف سوم» و در قالب «دیپلماسی شاتل» با یک یا هر دو طرف بحران. این پاسخ‌ها بسته به درک چینی‌ها از نوع بحران بوجود آمده، تغییر می‌کند، و اگر بحران منافع اساسی چین را تهدید کند، نوع سوم بحران شکل می‌گیرد؛ یعنی درجه‌ای از بحران که در آن منافع اصلی پکن در معرض خطر است.

در آغاز قرن بیستم دیپلماسی دوجانبه مستقیم چین در بحران هند و پاکستان آغاز شد. پیش از سال ۱۹۹۹ چین برای جلوگیری از تشدید اختلافات بین همسایگان خود در شبه قاره، در مدیریت بحران به‌عنوان طرف سوم بسیار منفعل بود. با این حال، پس از آزمایشات هسته‌ای هند و پاکستان در سال ۱۹۹۸، مشارکت چین در برابر بحران‌های پی‌درپی و ظرفیت این بحران‌ها برای تشدید تنش‌های آشکار، افزایش یافت. آن‌سوی نقش‌آفرینی آشکار، تفاوت مهم در رفتار چین پس از بحران ۱۹۹۸ این بود که پکن به‌طور فعال، درگیر با دیپلماسی شاتل، ابتدا فقط با پاکستان، و بعد نیز با هند گردید.

جدول ۲: مشارکت چین در [حل] بحران هند و پاکستان

دوره	سال‌ها	بحران‌های هند و پاکستان	مرحله سیاست
۱	۱۹۹۰ - ۱۹۵۰	جنگ هند و پاکستان ۱۹۶۵، جنگ ۱۹۷۱، بحران براسکس <sup>۱</sup> ۱۹۸۷	۱ و ۲
۲	۱۹۹۹ - ۱۹۹۰	بحران کامپاند ۱۹۹۰ - آزمایشات هسته‌ای ۱۹۹۸	۳
۳	۲۰۰۸ - ۱۹۹۹	جنگ کارگیل <sup>۲</sup> ۱۹۹۹ - بحران توئین‌پیکس <sup>۳</sup> ۲۰۰۱ - ۲	۴
۴	۲۰۱۷ - ۲۰۰۸	بحران ۲۰۰۸ بمبئی <sup>۴</sup> - بحران ۲۰۱۶ یوری <sup>۱</sup>	۴

1 - Brasstacks crisis

2 - Kargil War

3 - Twin Peaks crisis

4 - Mumbai crisis

این مقاله تاریخچه مداخله چین در بحران‌های جنوب آسیا را به چهار مرحله تقسیم می‌کند (جدول ۲) که تقریباً با چهار مرحله توسعه مشارکت چین در جنوب آسیا و نتایج سیاست‌های هند و پاکستان که در جدول یک نشان داده شده بود، همخوانی دارد. دوره اول، تقریباً سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰، چین در حال نزدیک شدن به بحران هند و پاکستان با کمترین میزان مداخله و به صورت مبهم، و حمایت عمومی از پاکستان است. از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹، در دوره دوم، چین از رویکرد چندجانبه و بین‌المللی برای بحران در جنوب آسیا حمایت کرد، در حالی که همچنان به حمایت عمومی از پاکستان و اعمال نفوذ بر اسلام‌آباد ادامه داد تا تنش‌زدایی در بستری آرام و مداوم گسترش یابد. بعد از بحران کارگیل در سال ۱۹۹۹، چین به عنوان طرف سوم در بحران هند و پاکستان با هر دو طرف درگیر به صورت مستقیم‌تر و فزاینده‌تر در تعاملی مدیرگونه ایفای نقش کرد. اما در طول تاریخ بحران، صرف نظر از فعالیتهای مدیریت بحران چین، این کشور همکاری نظامی خود با پاکستان را ادامه داد و این امر همچنان تداوم یافته است. هرچند چین همواره درجاتی از برابری میان هند و پاکستان را بخشی از سیاست متعادل‌سازی راهبردی خود در شبه قاره ترویج کرده است.

### ۳- ۱. دوره نخست: ۱۹۹۰ - ۱۹۵۰

دو مورد از سه بحران مهم هند و پاکستان در طول دوره اول به جنگ تمام‌عیار تبدیل شد. در هر دو مورد، چین به طور پیوسته از پاکستان حمایت کرد. از تجاوز هند انتقاد کرد و از پاکستان به دلیل چالش‌هایی که با آن روبرو شد، دلجویی کرد. با این حال در طول این دوره حمایت مذکور بیشتر شده است. در تمام این سه بحران، چین برای محدود کردن بحران از طریق تعامل مستقیم و دوجانبه با پاکستان، تلاش کرد، اما به هیچ وجه شبیه مدیر بحران به عنوان طرف سوم ایفای نقش نکرده بود؛ زیرا خطراتی که منافع چین از جنگ بین هند و پاکستان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با آن مواجه می‌شد، نسبتاً کم بود.

برای هند، جنگ ۱۹۶۵ هند و پاکستان، (که تقریباً با جنگ چین با هند در سال ۱۹۶۲ مقارن بود) اولین جنگ اصلی با پاکستان به‌شمار می‌رفت که در آن هند تصور می‌کرد

چین برای ایجاد یک جنگ، کمک‌های نظامی به پاکستان ارائه می‌کند. در این رویداد، چین به‌طور عمومی از پاکستان حمایت و به‌شدت از هند انتقاد کرد و اعلام کرد که هند «باید مسئولیت تمام عواقب ناشی از تجاوز جنایتکارانه و تشدید آن را بپذیرد».

هم‌چنین چین در طول جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ که به استقلال بنگلادش منجر شد، از پاکستان حمایت و پشتیبانی مهمی کرد. چین به‌دنبال دفاع از حاکمیت دولت پاکستان در امور داخلی و ادامهٔ حمایت عمومی از آن بود و به درگیر ساختن بیش از حد در جنگی احتمالی و تقابل با هندوستان تمایلی را نداشت. مکانیسم‌های ارائه حمایت‌های چین شامل بیانیه‌های عمومی و خصوصی و پیام‌های زیرکانه مانند نامه‌ای که «زو انلای»<sup>۱</sup> پیرامون حمایت از پاکستان متحد به «یحیی‌خان»<sup>۲</sup> فرستاد و پیشنهاد کرد «پاکستانی‌ها آن را در مطبوعات منتشر کنند» می‌شد. تصمیم مسکو برای مسلح کردن پاکستان در سال ۱۹۶۸ انگیزهٔ اصلی چین برای تغییر محدود از رویکرد آشکار قبلی خود به سمت بی‌طرفی نسبی بود.

رفتار شوروی هم چالش و هم فرصت بود. از یک طرف، روابط نزدیک هند و اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان - که در پیمان هند و شوروی در اوت ۱۹۷۱ به اوج خود رسید - خطر دخالت مستقیم شوروی در صورت وقوع جنگ هند و پاکستان را برجسته می‌ساخت. از سوی دیگر، تمایل شوروی برای سر و کار داشتن با هر دو کشور هند و پاکستان، فرصتی برای روابط چین و هند ایجاد می‌کرد. بنابراین شوروی پس از صادرات فناوری دفاعی به هند، نسبت به فروش اسلحه به پاکستان نیز متعهد شد. علاوه بر این، حمایت علنی چین از «جنبش‌های آزادیبخش ملی»<sup>۳</sup>، در کنار مخالفت با «جنبش آزادی بنگال»<sup>۴</sup> در زمان سرکوب نظامی خشونت‌آمیز در غرب پاکستان بود. چین روابط قوی با کارگزاران قدرت در شرق پاکستان داشت و برای مقابله با نفوذ هند، از استقلال بنگلادش طفره می‌رفت. درنهایت، «پکن هرچند درصدد متوقف کردن اقدام نظامی هند بود، هیچ قید و تضمین خاصی هم برای حمایت نظامی از پاکستان نداشت و هیچ تعهدی برای حفاظت

1 - Zhou Enlai

2 - Yahya Khan

3 - National liberation movements

4 - Bangla freedom movement



از تمامیت ارضی پاکستان نداشت.»

از آنجاکه در اواخر دهه ۱۹۸۰، روابط چین و هند در حال افزایش بود، چین در بحران هند و پاکستان نقش بی‌طرفانه‌تر و یا حداقل منفعل‌تری، ایفا می‌کرد. برای مثال در طول بحران ۱۹۸۷ براستکس، یک مطالعه در مورد بحران هند و پاکستان ادعا می‌کند که چین هیچ نقشی در تنش‌زدایی ایفا نکرد، و هر نفوذی هم که ممکن است استفاده شده باشد به‌نظر می‌رسد که به آرامی و پنهانی انجام شده است. تغییر رویکرد چین در قبال هند با آنچه که دانشمندی [به نام «گارور»]<sup>۱</sup> «تضعیف حمایت کلامی چین از پاکستان» نامیده است، در طول دوره‌های مختلف بحران مطابقت دارد. با اینکه برنامه‌های هسته‌ای هند و پاکستان پیشرفت‌های کلیدی داشت، رویکرد چین مبتنی بر بی‌طرفی بیشتر، دوباره تغییر کرد. آزمایش هسته‌ای در سال ۱۹۷۴ لحظه‌ای مهم در این تغییر بود، اما از زمان آزمایشات هسته‌ای ۱۹۹۸ و بحران کارگیل در سال ۱۹۹۹ خطرات هسته‌ای شروع شد و به‌طور واضح واکنش چین نسبت به تشدید تنش در شبه قاره را شکل می‌داد.

### ۳-۲. دوره دوم: ۱۹۹۹ - ۱۹۹۰

در بجنوحه «بحران کامپاند»<sup>۲</sup> در سال ۱۹۹۰ در هند و پاکستان، چین نقشی حداقلی را ایفا کرد. سیاستمداران و مقامات نظامی چینی، پاکستان را تشویق کردند تا مسئله کشمیر را به‌صورت مسالمت‌آمیز حل و فصل کرده و درخواست‌های پاکستان از چین را برای تسهیل مذاکرات نپذیرفتند. تعدیل در زبان و رویکرد چین نسبت به کشمیر، به‌عنوان یک منبع همیشگی تنش هند و پاکستان، در طول این بحران، مثال خوبی از تغییراتی است که در دهه ۱۹۹۰ اتفاق افتاد. در دهه‌های گذشته، مقامات چینی در اظهارات و بیانیه‌های خود در مورد کشمیر عموماً از موضع پاکستان پشتیبانی می‌کردند که بر اساس آن هر دو کشور باید موضوع را بر اساس قطعنامه‌های قبلی سازمان ملل فیصله می‌دادند (برخلاف توافق «سیملا»<sup>۴</sup> که در آن از موقعیت هند به‌جای تکیه بر قطعنامه‌های سازمان ملل در این موضوع، حمایت می‌شد). در دهه ۱۹۸۰، پیام‌های مذکور یعنی هر دو مورد توافق سیملا و

1 - Garver

2 - a weakening of China's verbal deterrent support for Pakistan

3 - Compound crisis

4 - Simla accords

قطعه‌نامه‌های سازمان ملل متحد، به چین اجازه می‌داد تا بر مواضع هند و پاکستان مسلط شود. پیش از این، مقامات چینی همواره چندجانبه‌گرایی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی را از طریق قطعه‌نامه‌های سازمان ملل ترویج کرده‌اند. در طول بحران ۱۹۹۰، هند با موفقیت چین را به سمت ایفای یک نقش بی‌طرفانه‌تر هدایت کرد، که این امر از تغییر لحن پیام چینی‌ها در مورد کشمیر مشهود است.

نخستین اظهارات چینی‌ها در طی بحران کامپاند در ماه‌های فوریه و مارس سال ۱۹۹۰ مواردی نظیر ارجاع به قطعه‌نامه‌های مرتبط سازمان ملل و موافقت‌نامه‌هایی که توسط هر دو کشور به دست آمده بود، و مواردی که در مسئله کشمیر توسط سازمان ملل مورد بحث قرار گرفته بود، را در بر می‌گرفت. با این حال، در ماه‌های آوریل و می، بیانیه‌ها و اظهارات مقامات چینی از دید هند بسیار بی‌طرفانه‌تر شد زیرا که چین شروع به حمایت از «مذاکرات دوجانبه»، «مشاوره متقابل» و «گفت‌وگو» بدون اشاره به سازمان ملل متحد کرد. اما تقریباً یک دهه بعد، زمانی که هسته‌ای شدن هند آشکار شد، رویکرد چین به تنش‌های هند و پاکستان از بی‌طرفی به موضع کاملاً طرفدار پاکستان و ضد هند تغییر کرد. آزمایشات هسته‌ای ۱۹۹۸ توسط هند و پاکستان موجب شد بحرانی که منحصراً منافع چین را تحت تأثیر قرار می‌داد، شکل بگیرد. به‌طور مشخص، دلیل محکم هند برای آزمایش که متمرکز بر چین بود، رکود شدیدی را در روابط چین با هند که تا سال ۲۰۰۰ ادامه داشت، موجب گردید. با توجه به اینکه بحران‌های جنوب آسیا در حال حاضر نه تنها صلح منطقه‌ای بلکه ثبات هسته‌ای جهانی را نیز به چالش کشیده است، واکنش چین به هر دو بحران ناشی از آزمایشات هسته‌ای و تنش‌های کشمیر در اوایل سال ۱۹۹۹، حمایت از مدیریت چندجانبه بین‌المللی بود. رویکرد چین به مدیریت بحران از تعامل محدود و یکنواخت دوجانبه در سال ۱۹۹۰ به رویکرد چندجانبه که به شدت هند را مورد انتقاد قرار می‌داد، تغییر کرد.

از دیدگاه مقامات هندی، نقش چین در بحران ۱۹۹۸ یکی از عواملی بود که به سادگی رفتار غیرمسئولانه پاکستان را ایجاد می‌کرد. شخص وزیر امور خارجه هند می‌گوید «از دیدگاه هند، برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای چین و پاکستان به گونه‌ای از نزدیک به هم

پیوسته‌اند و می‌توان آنها را به‌صورت یکسان مورد توجه قرار داد.» در مقابل، واکنش چین به آزمایش‌های هند و پاکستان واضح بود. درحالی که دولت چین آزمایش‌های هند را «به شدت محکوم می‌کرد»، اما در مورد آزمایشات پاکستان تنها ابراز «تأسف» می‌کرد. بویژه، توجیه هند برای قابلیت‌های هسته‌ای‌اش به‌عنوان پاسخی به تهدید چین، واکنش شدید پکن را در پی داشت. هنگامی که پاکستان آزمایش‌های هسته‌ای خود را در واکنش به هند انجام داد، سخنگوی وزارت امور خارجه چین، «زو بنگزائو»<sup>۱</sup>، مجدداً تأکید کرد از آنجا که هند در بی‌ثبات‌سازی جنوب آسیا مقصر بود، «آزمایش‌های هسته‌ای پاکستان به‌عنوان واکنشی در برابر «ارعاب» هند انجام شد».

موضع چین مبنی بر این بود که شورای امنیت سازمان ملل متحد نخستین مرجع بین‌المللی صلاحیت‌دار در «حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» است. در آن هنگام «تانگ جیاکسان»<sup>۲</sup>، وزیر امور خارجه چین، استدلال کرد که هماهنگی قدرت‌های بزرگ، همانطور که از طریق مجرای شورای امنیت سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده، دارای بهترین روند قانونی و بالاترین اقتدار در برخورد با بحران هسته‌ای در جنوب آسیا است.

لذا چین پیشنهاد امریکا برای سازماندهی جلسه شورای امنیت با حضور پنج عضو دائم، و برگزاری جلسه گروه هشت برای بحث در مورد بحران هسته‌ای را پذیرفت و ترجیح داد تا جلسه برای حفظ اقتدار سازمان ملل و جلوگیری از پراکندگی تصمیمات، با حضور وزرای خارجه پنج کشور قدرتمند برگزار شود. درنهایت، در نشست ۴ ژوئن ژنو یک بیانیه مشترک، به‌دنبال قطعنامه ۱۱۷۲ شورای امنیت تهیه شد، که مخالفت جامعه بین‌المللی با آزمایشات هسته‌ای را روشن ساخت و یکسری اقدامات تنبیهی را اعلام کرد.

از نگاه چین، این بحران اثربخشی رویکرد چندجانبه بین‌المللی برای مدیریت بحران هسته‌ای را نشان داد. توافق قدرت‌های بزرگ در مقابله با این آزمایش‌ها، هند و پاکستان را درگیر گفتگو و مذاکره کرد، که به صدور «اعلامیه لاهور» در فوریه ۱۹۹۹ منجر شد. چین هم‌چنین استدلال کرد که تلاش‌های مشترک جامعه بین‌المللی مانع از آزمایشات هسته‌ای

1 - Zhu Bangzao  
 2 - Tang Jiaxuan

بیشتر هند و پاکستان شده است. اگرچه دو کشور همچنان به نقض قطعنامه ۱۱۷۲ شورای امنیت ادامه داده و از پیوستن به پیمان جامع منع آزمایشات هسته‌ای امتناع کردند، و همچنان به گسترش زرادخانه هسته‌ای خود ادامه می‌دهند؛ اما تحلیلگران چینی تمایل دارند که تقصیر را اغلب به‌جای سازمان ملل به امریکا نسبت بدهند، زیرا واشنگتن به‌منظور اولویت‌دادن به مبارزه با تروریسم پس از حملات یازدهم سپتامبر، در برابر سیاست‌های عدم گسترش تسلیحات هسته‌ای در قبال هر دو کشور هند و پاکستان بی‌توجهی کرد. شاید بخشی از واکنش به این خلاء، در دوره سوم، طی بحران‌های ۱۹۹۹ «کارگیل» و ۲ - ۲۰۰۱ «هند و پاکستان» روی داد، که در آن چین رویکرد مدیریت بحران خود را تعدیل کرد و بیشتر به تعامل مستقیم دوجانبه پرداخت. با این وجود، بحران شدید کنونی، خطر تشدید استفاده از تسلیحات هسته‌ای در سرزمین‌های مجاور را در بر دارد.

۳ - ۳. دوره سوم: ۲۰۰۸ - ۱۹۹۹

با آغاز بحران ۱۹۹۹ کارگیل، مشارکت چین در مدیریت بحران در جنوب آسیا به‌طور قابل توجهی از حمایت از رویکردهای چندجانبه بین‌المللی که در ابتدا به درخواست امریکا به‌عنوان مدیر طرف سوم شکل گرفته بود، به درگیر شدن مستقیم در قالب دیپلماسی شاتل - در ابتدا با پاکستان و سپس با هر دو کشور هند و پاکستان تغییر کرد. این تغییرات که بخش عمده‌ای از آن به دلیل هسته‌ای شدن هند رخ می‌داد، مشارکت چین را در بحران بزرگ هند و پاکستان افزایش داد. به‌طور کلی، این دوره نشان می‌دهد که نقش چین به‌عنوان یک بازیگر جهانی و منطقه‌ای در جهت بازی در قالب «طرف سوم فعال‌تر» در بحران دوجانبه جنوب آسیا حرکت می‌کند.

به‌رغم روابط رو به زوال چین با هند پس از آزمایشات هسته‌ای ۱۹۹۸، مشارکت چین به‌عنوان طرف سوم در بحران کارگیل در سال ۱۹۹۹ عمدتاً بی‌طرفانه بود. طی سفر «نواز شریف»<sup>۱</sup> نخست وزیر پاکستان و «سرتاج عزیز»<sup>۲</sup> وزیر امور خارجه این کشور به پکن در ماه ژوئن سال ۱۹۹۹، چین از تنش‌زدایی حمایت کرد ولی تمایلی به حمایت بین‌المللی که مطلوب پاکستان بود، نداشت. چین از یک‌سو به‌طور خصوصی با ماجراجویی نظامی

1 - Nawaz Sharif

2 - Sartaj Aziz

پاکستان مخالفت کرده و از سوی دیگر به طور عمومی از هر دو کشور هند و پاکستان خواست که به قوانین و سابقه مذاکرات که در دوره‌های اول شکل گرفت، احترام بگذارند. موضع «بی طرفانه» چین به عنوان یک تغییر خوشایند از رویکرد خود نسبت به آنچه در «تمام درگیری‌های گذشته هند و پاکستان که در آن چین روابط یک طرفه با اسلام‌آباد داشت»، مورد ستایش دهلی‌نو قرار گرفت. اما با وجود این تغییر، برخی اندیشمندان اظهار داشتند که ارتش هند با آنچه ممکن بود «فعالیت‌های ارتش آزادیبخش خلق» تصور شود، که در ژوئن ۱۹۹۹ در مرز مشترک چین و هند شروع شد، ناامید شدند. حمایت از تنش‌زدایی در جنگ هند و پاکستان، امکان نقش‌آفرینی چین در مناطق دیگر مورد علاقه خود را از بین نمی‌برد.

رویکرد همیشگی چین در مورد کشمیر که یکی از موضوعات مورد بحث در مذاکرات دوجانبه بود، نشانه دیگری از موقعیت بی طرفانه‌تر چین به عنوان طرف سوم در سال ۱۹۹۹ به شمار می‌رفت:

تأیید «گفتگوی دوجانبه» توسط «فوکوانوی»<sup>۱</sup>، رئیس ستاد مشترک ارتش آزادیبخش خلق چین (PLA)<sup>۲</sup>، واکنشی ضمنی برای پذیرفتن تلاش‌های پاکستان برای بین‌المللی کردن مسئله کشمیر از طریق تشدید جنگ کارگیل بود.

بر این اساس، از دهه ۱۹۹۰ نگاه چین در مسئله کشمیر به سمت اولویت‌دادن به حل و فصل نهایی اختلافات مرزی با هند از طریق مذاکرات صلح‌آمیز، تغییر کرد. این رویکرد با موضع امریکا در مقابله با اقدامات یک‌جانبه پاکستان برای تغییر وضع موجود در کشمیر، همزمان شد.

در مورد جنگ کارگیل، بیشتر جلسات دوجانبه در پکن میان رهبران ارشد چینی و مقامات بلندپایه پاکستانی و هندی از جمله «نواز شریف» نخست‌وزیر پاکستان، «پرویز مشرف»، رئیس ستاد ارتش و «عزیزی» وزیر امور خارجه پاکستان، به همراه «جاسوانت سینگ»<sup>۳</sup> وزیر امور خارجه هند برگزار شد. چین به صورت محتاطانه، دقیق و از طریق یک‌سری جلسات سطح بالا، عدم پذیرش درخواست پاکستان برای حمایت از آن را اعلام

1 - Fu Quanyou

2 - The Chinese People's Liberation Army (PLA)

3 - Jaswant Singh

کرد، درک خود از موقعیت هند را بیان کرد و خواستار راه حل سیاسی برای درگیری مسلحانه شد.

بعد از این، در مورد «بحران توئین پیکس» در سال‌های ۲ - ۲۰۰۱، «جیانگ زمین»<sup>۱</sup>، رئیس‌جمهور چین با «ویپایی»<sup>۲</sup>، نخست‌وزیر هند و «مشرف» رئیس‌جمهور پاکستان، در جریان کنفرانس «تعامل و اقدامات اعتمادساز در آسیا»<sup>۳</sup> که در ژوئن سال ۲۰۰۲ در آلمانی قزاقستان برگزار شد، دیدار کردند. در این دیدار چین خواستار حل مسالمت‌آمیز بحران شد. در اوایل آن سال، رهبر چین چند جلسه دیگر با مشرف و نیروهای امنیتی پاکستان برگزار کرد و خواستار تنش‌زدایی شد. یک نمونه از سفرهای سطح بالا به هندوستان نیز در زمانی بود که نخست‌وزیر چین «زو رونگجی»<sup>۴</sup> در ژانویه ۲۰۰۲ دیداری ۱۰ روزه از این کشور داشت؛ با این حال، سینگ، وزیر امور خارجه هند، تا آنجا پیش رفت که در بیانیه‌ای در تبیین صریح دیدگاه خود عنوان کرد که «چین هیچ هدف و هیچ الزامی برای ایفای نقش میانجیگرانه در موضوعاتی که هند و پاکستان را در بر می‌گیرد، ندارد».

در هر دو بحران کارگیل در سال ۱۹۹۹ و بحران توئین پیکس در سال ۲ - ۲۰۰۱، پکن از کانال‌های دوجانبه برای نشان‌دادن علنی موقعیت خود و حمایت از تنش‌زدایی در بحران استفاده کرد. میزان تلاش‌هایی که چین داشت، یک نتیجه از موضوع مورد بحث است. گذشته از این موارد، اندازه‌گیری تأثیر دیپلماسی دوجانبه در طول بحران‌ها دشوار است، مگر اینکه در قالب بیانیه یا توافق روشن توسط طرفین به نتیجه رسیده باشد.

با این حال، اقدام چین به‌عنوان یک طرف مهم، با منافع خاص و با نفوذ زیاد در پاکستان، به‌طور طبیعی و در چهارچوب دیپلماسی شاتل بین هند و پاکستان، نوعی اثر تنش‌زدایی داشته است - حتی اگر به‌طور ساده اولویت‌های پائین‌تر چین را دنبال کرده و در مقابله با تنش هسته‌ای رفتار کرده باشد. در ماه نوامبر ۲۰۰۸ مشارکت چین بیشتر مشخص شد و این تأثیر را تقویت کرد.

1 - Jiang Zemin

2 - Vajpayee

3 - the Conference on Interaction and Confidence Building Measures

4 - Zhu Rongji

در چهارمین دوره، مشارکت چین در بحران هند و پاکستان که به طور دقیق تر به یک کارگزار با قدرت بزرگ شبیه بود، آغاز شد. چین فعالیت خود را با هر دو کشور هند و پاکستان آشکارا در قالب دیپلماسی شاتل دوجانبه آغاز کرد و فعالانه نمایندگان عالی رتبه خود را به اسلام آباد و دهلی نو اعزام کرد. این تغییر طی بحران بمبئی سال ۲۰۰۸ بوضوح نمایان شد. وزیر امور خارجه چین، آقای «یافی»<sup>۱</sup>، در تاریخ ۲۸ و ۲۹ دسامبر ۲۰۰۸، در اسلام آباد، دیپلماسی شاتل را پی گرفت و در ۵ ژانویه ۲۰۰۹ از دهلی نو بازدید کرد. او برای برجسته کردن موضع مشترک بین هند و پاکستان در مورد اهمیت صلح، در زمینه توسعه و مبارزه بین المللی برای مقابله با تروریسم تلاش کرد. هم چنین قابل توجه است که در طول بحران ۲۰۰۸ ارتش چین نیز نقش دیپلماتیک فعالی داشت. روز ۱۵ دسامبر، چین و هند دور دوم مذاکرات دفاعی - امنیتی در دهلی نو را برگزار کردند که در آن معاون فرماندهی ارتش آزادیبخش خلق «ما ایکسیاتیان»<sup>۲</sup> و وزیر دفاع چین «ویجی سینگ»<sup>۳</sup> حضور داشتند. سه روز بعد، یکن میزبان ششمین مرحله مذاکرات دفاعی چین و پاکستان با حضور فرماندهان هر دو کشور بود. این همکاری های نظامی و سیاسی سطح بالا از سوی هر دو طرف در پی بحران بزرگ هند و پاکستان، حاکی از شیوه فعالیت «یک مدیر طرف سوم بالغ»<sup>۴</sup> بود.

به نظر می رسد چین رویکرد فعال تر و بیطرفانه تر به عنوان طرف سوم را برای رسیدگی به بحران هند و پاکستان حفظ کند. «هووا چونین»<sup>۵</sup> سخنگوی وزارت امور خارجه چین، در واکنش به حمله «پاتانکوت»<sup>۶</sup> در سال ۲۰۱۶ ابراز نگرانی کرد که با توجه به اینکه «این حمله ممکن است به طور عمدی موجب اختلال در روند سیاسی در روابط هند و پاکستان شود»، از هر دو کشور خواست «همکاریها و گفتگوهایشان را بدون در نظر گرفتن آن افزایش دهند». بعدها، پس از حمله ای که به بحران یورو در سال ۲۰۱۶ منجر شد، چین،

1 - Yafei

2 - Ma Xiaotian

3 - Vijay Singh

4 - a mature third-party manager.

5 - Hua Chunying

6 - Pathankot

«همه طرف‌های مرتبط را به خویشتنداری و جلوگیری از تشدید تنش‌ها» تشویق کرد. ارزیابی اینکه آیا پنجمین دوره در مشارکت چین به‌عنوان طرف سوم در بحران جنوب آسیا ظهور کرده است [یا نه] نیاز به مطالعه بیشتر در مورد تحولات جاری در رشد جهانی چین و در رقابت راهبردی در حال ظهور در جنوب آسیا دارد. در بخش پایانی، عواملی را نشان می‌دهیم که ممکن است احتمال دخالت چین در بحران آتی هند و پاکستان را افزایش داده و راه‌های بیشتری را برای مطالعه پیشنهاد خواهیم کرد.

#### ۴. آینده مدیریت چین در شبه قاره هند: ظرفیت یک نقش بزرگتر

گرچه پکن ارزش روابط مولد ثروت و پر بار و یا درآمدزا با هر دو کشور هند و پاکستان را در نظر می‌گیرد، و واقعاً خواستار صلح در شبه قاره است، اما با این حال چشم‌انداز ژئوپلیتیک بلندمدت آن، به‌ناچار با نگرانی در مورد اهداف منطقه‌ای هند و همکاری راهبردی این کشور با آمریکا شکل گرفته است. در نتیجه بعید به نظر می‌رسد چین یک نقش واسطه‌منحصر به فرد یا پیشرو به‌عنوان طرف سوم را در آینده بحران هند و پاکستان بازی کند. چنین موضوعی نیز بی‌درنگ توسط هند رد خواهد شد. بنابراین نقش گسترده چین به‌عنوان طرف سوم در بحران آینده هند و پاکستان احتمالاً شامل همکاری با آمریکا خواهد شد.

چین نگرشی دوگانه و ترکیبی نسبت به نقش آمریکا در مدیریت بحران هند و پاکستان دارد. این امر تأیید می‌کند که واشنگتن و پکن منافع مشترکی در جلوگیری از تشدید چالش بین دو قدرت هسته‌ای با یکدیگر دارند. با این وجود چین عمدتاً به موقعیت آمریکا بی‌اعتماد است؛ زیرا در واقع سیاست واشنگتن هرچند به نفع هند است اما نگرانی‌های امنیتی برحق پاکستان را برطرف نمی‌کند. در نتیجه چین در وهله اول تمایل دارد که آمریکا را به‌عنوان مسئول اصلی در قالب طرف سوم در بحران‌ها در نظر بگیرد و در عین حال واشنگتن را به‌عنوان بازیگری که بیشترین توانایی برای تشدید ریشه این بحران‌ها را دارد، شناسایی کند.

علاوه بر این بسیاری از تحلیلگران برجسته چینی شکست‌های مکرر آمریکا در تلاش‌های میانجی‌گرانه بین هند و پاکستان را دلیلی مطرح می‌کنند برای اینکه چرا چین



نباید یک نقش مدیریتی مستحکم رسمی اتخاذ کند، و این می‌تواند به چین مسئولیت‌های ناخواسته‌ای را تحمیل کند. از این دیدگاه، واشنگتن باید مسئولیت بیشتری را نسبت به چین در مدیریت بحران به‌عنوان طرف سوم بر عهده بگیرد. اگرچه روابط ویژه چین با پاکستان توجه زیادی را به خود جلب می‌کند، با این وجود پکن معتقد است که امریکا همچنان روابط و نفوذ قابل توجهی در اسلام‌آباد طی بحران‌های قبلی در جنوب آسیا داشته است.

در طول بحران کارگیل در سال ۱۹۹۹، به گفته بسیاری از دیپلمات‌های چینی، امریکا ابتکار لازم برای نزدیک شدن به چین را به‌کار گرفت و از پکن درخواست کرد تا نفوذ خود را بر پاکستان برای تسریع در تنش‌زدایی به‌کار گیرد. از دید چینی‌ها، اگرچه این کشور قادر نبوده به‌طور مستقیم از پاکستان بخواهد نیروهای خود را از منطقه کشمیر تحت کنترل هند خارج کند؛ اما امتناع پکن از حمایت از موضع پاکستان، تقاضای امریکا برای این خروج را تسهیل کرد و به تصمیم پاکستان برای انجام این کار کمک کرد. در قاموس سیاست خارجی چین، مورد کارگیل یک مثال موفق و الگوی بالقوه از تلاش‌های مشترک امریکا و چین برای توقف تشدید یک بحران سخت در جنوب آسیا است.

برخی در جامعه راهبردی واشنگتن<sup>۱</sup> معتقدند افزایش نقش چین موجب خواهد شد تا این کشور سهم بیشتری در تضمین ثبات در جنوب آسیا داشته باشد. بی‌شک، سهم چین در ثبات جنوب آسیا، متنوع و در حال رشد است. از نشانه‌های این امر افغانستان است، جایی که چین علاقه بیشتری برای تلاش‌های آشتی‌جویانه برای فشار بر پاکستان در مسائل حساسی مانند مقابله با گروه‌های اسلام‌گرای داخلی نشان داده است. نکته بعدی که اهمیت ویژه‌ای دارد، به‌طور خاص در مورد گروه‌هایی است که نیروهای امریکا در افغانستان را هدف قرار داده و هم‌چنین افرادی که حملات را در هند آغاز می‌کنند. آثار سنگین این امر به‌عنوان موضوعی همیشگی در روابط امریکا و پاکستان باقی مانده است.

برای مثال در اواخر سال ۲۰۱۶، «روزنامه بامداد پاکستان»<sup>۲</sup> سخنان وزیر امور خارجه پاکستان «عزیز احمد چاودری»<sup>۳</sup> را فاش کرد که در آن اذعان کرد که چین سوق‌دادن رهبر

1 - Washington's strategic community

2 - Pakistan's Dawn newspaper

3 - Aizaz Ahmad Chaudhry

پاکستان به پوشش‌دادن سرکرده «جیش محمد» یعنی «مسعود آذار» را آغاز کرده است. عموماً چین درج نام «آذار» در لیست گروه‌های تروریستی تحریم‌شده سازمان ملل را سال‌ها وتو کرده است. در ماه فوریه سال ۲۰۱۷ تحلیل رسانه‌ها نشان داد که فشار چین پس از دستگیری «حافظ سعید»<sup>۱</sup>، بنیانگذار «لشکر تاپابا»<sup>۲</sup> شکل گرفت. همراه با رکود در روابط پاکستان و امریکا و اجرای کریدور اقتصادی چین و پاکستان، دوستی مستحکم چین توانست «دست برتر» را نسبت به امریکا برای نفوذ بر پاکستان به معرض نمایش بگذارد. این بدان معناست که پکن موقعیت بهتری برای آوردن پاکستان به میز مذاکره در بحران آینده هند و پاکستان خواهد داشت. فراتر از اهرم دیپلماتیک، ورود فزاینده چین در شبه قاره، در منابع انسانی و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و زیربنایی ممکن است به‌طور تصادفی آن را در بحران آتی درگیر کند.

درس‌های عملکرد چین به‌عنوان طرف سوم بحران در جنوب آسیا به‌راحتی با دیگر مناطق جهان - چه در نزدیکی شبه جزیره کره یا مناطق دورتر غربی - منطبق نمی‌شود. باین‌وجود، روند مشارکت چین در بحران‌های هند و پاکستان سبب شده است تا تحول گسترده‌تر در نقش چین به‌عنوان یک قدرت جهانی به‌وجود آید و چگونگی برخورد چین با منافع اصلی نسبت به منافع فرعی، متمایز از شیوه مدیریت بحران امریکا باشد. درک این تفاوت‌ها می‌تواند به اندیشمندان و سیاست‌گذاران در مورد بحران‌های آینده و مدیریت آن‌ها کمک کند.

منابع انسانی امریکا، در معرض افزایش خطرات و هم‌چنین افزایش سطح مشارکت در برخی کشورها قرار گرفته و آن نقطه را به‌عنوان محلی برای منافع اصلی واشنگتن تبدیل کرده است. منابع انسانی امریکا که در یک حمله تروریستی هدف قرار گرفته‌اند یا توسط یک حکومت خارجی زندانی می‌شوند، توانایی ایجاد تنش دیپلماتیک را دارند. درحالی‌که از لحاظ تاریخی، شهروندان چینی که در خارج از کشور کشته شده‌اند، معمولاً توسط دولت چین به‌عنوان کارگرانی که درصدد توسعه چشم‌انداز اقتصادی چین هستند به‌تصویر کشیده شده‌اند، و آن‌ها به‌طور آگاهانه تصمیم به پذیرش ریسک در دستیابی به

1 - Hafiz Saeed  
2 - Lashkar-e-Taiba

دستاوردهای اقتصادی گرفته‌اند. بنابراین، مرگ شهروندان چینی در خارج از کشور به‌عنوان عامل مهمی برای تنش مطرح نیست، مگر اینکه آن کشورها در مناطق حساس نزدیک به منافع اصلی چین (مثلاً در دریای شرقی چین) قرار داشته باشند. به‌عنوان مثال در پاکستان، پس از اینکه سه مهندس چینی در سال ۲۰۰۶ در «هاب»<sup>۱</sup> (نزدیکی کراچی) کشته شده و یا در سال ۲۰۰۴ سه تبعه دیگر چین در حمله تروریستی در بندر گدار به‌قتل رسیدند، چین واکنش رسمی نشان نداد. باین‌حال، انتظار می‌رود که میزان اتباع چینی که در معرض خطرات خارج از کشور قرار دارند، تحت پروژه کمر بند جاده ابریشم افزایش یابند. بر این اساس در حالی که برآورد تعداد چینی‌هایی که در سال ۲۰۰۷ در پاکستان زندگی می‌کردند، در حدود ۵۰۰۰ نفر بود؛ در سپتامبر ۲۰۱۷ این رقم حدود ۳۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد. هم‌چنین در بندر «گدار»<sup>۲</sup> طرح ساخت خانه تا سال ۲۰۲۳، برای ۵۰۰۰۰۰ متخصص چینی در دست اجرا است. همان‌طور که منابع انسانی و ساختاری چین در معرض خطرات مربوط به چالش‌های داخلی پاکستان بواسطه گسترش تروریسم قرار دارد، به‌طور مشابه در صورت وقوع جنگ میان هند و پاکستان، پکن نیز با این خطرات روبرو خواهد بود؛ لذا این سؤال مطرح می‌شود که در برابر حمله هند به گدار که طی بحران هند و پاکستان رخ می‌دهد، چین چه واکنشی از خود نشان خواهد داد، که این امر به‌طور تصادفی به مرگ شهروندان چینی منجر خواهد شد.

در حال حاضر، به نظر می‌رسد که چین از تداوم ایفای نقش به‌عنوان یک مشوق نیمه‌فعال و هم‌چنین استفاده از دیپلماسی شاتل برای پیشبرد گفتگوها و صلح، بویژه در زمانی که بحران شدید میان هند و پاکستان رخ می‌دهد، راضی است. بدون شک، چین نفوذ خود را برای از بین بردن رفتارهای پاکستان در اختیار دارد. امروزه، بسیاری از مقامات عالی‌رتبه چین اطمینان دارند که بدون مجوز چین، پاکستان ممکن است دهلی‌نو را تحریک کند، اما این موارد، خطر یک درگیری بزرگ را نخواهد داشت. خلاصه در صورت یک کنش و واکنش هسته‌ای قریب‌الوقوع، بعید است که چین حتی نیاز به مداخله تعیین‌کننده برای مهار پاکستان، در بحران آینده هند و پاکستان را احساس کند.

1 - Hub  
2 - Gwadar

یک متغیر کلیدی که می‌تواند در تجزیه و تحلیل واقع‌بینانه چین در مورد هزینه‌ها و فواید ایفای نقش به‌عنوان «مدیر فعال‌تر» اثرگذار باشد این است که آیا امریکا از دخالت چین در بحران آینده هند و پاکستان حمایت می‌کند. اگر امریکا با چین در جهت هماهنگ کردن اهداف سیاسی و سرمایه‌دیپلماتیک تعامل داشته باشد، این امر تمایل چین را برای درگیر شدن بیشتر خواهد کرد. چنین حرکتی توسط امریکا رهبری چین را به رسمیت شناخته و تاحدی به او اجازه می‌دهد که با امریکا همکاری کند. به‌علاوه، با این همکاری چین به امریکا فرصت می‌دهد تا همان چیزی را که او می‌خواست کسب کند، و بر این اساس چین ابزار لازم برای موازنه با بزرگترین رقیب و بزرگترین تهدید علیه خود را به‌دست می‌آورد. به‌علاوه، ترس چین از سوء مدیریت امریکا، که موجب می‌شود پاکستان به‌میزان قابل توجهی تضعیف شود نیز ممکن است مشارکت چین را افزایش دهد. با این وجود، مهم این است که هرچند چین و امریکا به‌عنوان مدیران طرف سوم در درگیری آینده هند و پاکستان در تعامل با هم باشند، اما بعید است که این کار مشترک در تنش‌زدایی در بحران با ظهور دوباره چشم‌انداز G2، که در دوران اوباما شکست خورد، شباهت پیدا کند. درمقابل، ممکن است آسیایی را که بیشتر از قبل دسته‌بندی شده است، با تقسیم گسترده‌ای بین همبستگی راهبردی امریکا با هند، ژاپن، کره و استرالیا و افزایش رویارویی ژئواکونومیک چین در آسیای غربی و اقیانوس آرام را شاهد باشیم.

با این حال به‌رغم چالش‌های فراوان، اگر اسلام‌آباد بیش از این از واشنگتن دور شود، (همانگونه که تحولات سیاسی در دوره ترامپ، امکان این امر را نشان می‌دهد) نقش رهبری چین در بحران آینده هند و پاکستان می‌تواند تعیین‌کننده باشد. به‌عبارتی اگر امریکا دیگر نتواند خود را به‌عنوان یک کارگزار صادق به دو طرف نشان دهد، چین ممکن است لازم باشد که پاکستان را به میز مذاکره بیاورد. با توجه به هزینه‌های تنش برای هند، این مهم است که زمینه‌سازی برای این نوع هماهنگی، به‌زودی ضروری خواهد بود. به‌طور خاص، نه‌تنها بحث دو طرفه نظامی بین چین و امریکا، بلکه میان هر طرف سوم دیگر و هند و پاکستان می‌تواند گفتگوهای مفیدی را درباره‌ی طرح عملی برای حل تنش هسته‌ای ناخواسته یا غیرمجاز در بحران آینده را تسهیل کند.